

« پیش نویس قانون اساسی ، مجلس خبرگان »  
« و شورای نگهبان »

روح

# شیخ فضل الله نوری

را زنده ساخته است

گروه رزمندگان خلق



هفتاد سال پس از به دار کشیدی مفسد فی الارض شیخ -  
فضل الله نوری در میدان توپخانه ، که در دومین روز پس از فتح  
تهران انجام گرفت ، اکنون فلسفی واعظ ستایش گر کودتای  
۲۸ مرداد او را شهید خوانده و دیگران میدان توپخانه را به  
اسم او نام گذاری کرده اند . کوشش هایی می شود نام او را  
احیاء و برای او به هر قیمت حیثیتی کسب کنند .

در نظر بسیاری از مردم ریشه و عطل این اقدامات روشن  
نیست ، عده ای با توجه به تجلیلی که از شیخ فضل الله بعمل  
می آید تصور می کنند که این مجتهد بزرگ از مبارزین صدر  
مشروطه بوده است و به دست عمال استبداد شربت شهادت  
نوشیده است . برخی دیگر چنین حدس می زنند که به هر حال  
شیخ فضل الله مجتهد اعظم عهد خود و اعلم بر دیگران بوده  
است و با توجه به شرایط کنونی هر گاه نام او را روی یکی از  
میدان های پایتخت بگذارند و گه گاهی هم به نام شهید از او یاد  
کنند چندان شگفت انگیز نخواهد بود .

اما واقعیت این است که تجلیل از این شخص مربوط به  
هیچ يك از دلایل فوق نیست . دلیل این تلاشها برای کسب

حیثیت برای شیخ فضل الله اعتقادی است که او به حکومت  
 مشروعه (حکومت فقها) داشته است. شیخ فضل الله قانون گذاری  
 و مجلس را غرب گرای و تقلید از «پارلمنت پاریس» می دانسته  
 و معتقد بوده است که اسلام دینی چنان کامل است که تمام دستورات  
 و تمام وظایف همه اهل عالم را الی الابد برای راهنمایی نوع  
 بشر ارائه داده و حقوق ایشان را منظور داشته است. لذا هیچ  
 چیز جدیدی مطرح نیست و هیچ اتفاق جدیدی که قانون آن از  
 قبل پیش بینی نشده باشد بوقوع نخواهد پیوست و به همین علت  
 قانون گذاری مجلس شورا مخالف با شریعت و ناقض آنست.  
 از نظر او تا لحظه ظهور مهدی موعود خبرگان در امر دین و شریعت  
 و علمای فقیهی که دانای برزیرویم اسلام اند و عمیقاً مؤمن و معتقد  
 بدان می باشند موظفند بر اساس قرآن و سنت به راهنمایی و  
 ارشاد و اداره امور جامعه اسلامی پردازند.  
 این خبرگان نه بر اساس تشخیص و انتخاب مردم بلکه بر  
 اساس درجه اجتهادشان برگزیده خواهند شد.  
 از آنجا که دیدگاه های این مجتهد با آنچه امروز در مورد  
 نحوه اداره جامعه، دولت و قوای سه گانه، قانون اساسی و  
 نحوه تدوین آن تبلیغ می شود تشابه بسیار دارد و لذا طبیعی است  
 هر گاه او را شهید بنامند و این چنین از او تجلیل کنند کسانی که  
 بدفع شیخ فضل الله تبلیغات می کنند حتی فتوای صریح علمای  
 درجه اول مقیم نجف هم عصر شیخ فضل الله یعنی حضرات آیات  
 محمد کاظم خراسانی، عبد الله مازندرانی و محمد حسین میرزا خلیل

را که در پاسخ درخواست فتوای رهبران روحانی نهضت  
مشروطیت او را «مخل آسایش و مفسد» شناخته‌اند را نادیده  
گرفته و کوشیده‌اند از شیخ فضل‌الله نوری اعاده حیثیت کنند.  
بدین سان اندیشه‌ای را که در آستانه مشروطیت قرن‌ها از  
عصر آن گذشته بود، ۷۰ سال پس از آن باصراحتی بیشتر احیاء  
کرده در قالب نظریه‌ای تحت عنوان «شورای نگهبان» و حتی در  
لابلای کلیه سطور پیش‌نویس قانون اساسی گنجانیده‌اند. ما در  
این جا گفتار را با بررسی احوال شیخ به پایان برده و بحث  
پیرامون نظریه حکومت فقها و ولایت ولی امر را که گوشه‌ای از  
آن در طرح مجلس خبرگان به جای مجلس مؤسسان و افزودن  
شورای نگهبان بر پارلمان گنجانیده شده است بیه وقت دیگری  
موکول می‌کنیم.

سخنرانی فلسفی، واعظ آریامهری و ستایشگر کودتای ۲۸  
مرداد، در مسجد فیضیه قم در حضور آیت الله خمینی به منظور حمله  
بند کتر مصدق و تحسین شیخ فضل الله، پیام عجولانه صد اوسیمای  
جمهوری اسلامی (البته بایک روز تأخیر) به مردم ایران به مناسبت  
سالروز «شهادت!» شیخ فضل الله، قطعاً، بویژه در این برهه  
از زمان، مسایل کوچکی نیستند ولی نکته مهمتری که ما را وادار  
می کند قبل از نقد و بررسی اصول «شورای نگهبان» به شیخ  
فضل الله نوری توجه کنیم این است که او را «متفکر حکومت  
مشروع» خوانده اند. شیخ فضل الله اولین کسی است که موضوع  
نظارت روحانیون بر قوانین موضوعه را پیش کشیده است. اصل  
دوم متمم قانون اساسی سابق که تحت فشار شخص شیخ فضل الله  
به تصویب رسیده است به تبعادی وسیع تر در «شورای نگهبان»  
پیش نویس قانون اساسی پیاده شده است. بنا بر این قبل از بررسی  
«شورای نگهبان» لازمست که مبتکر واقعی «شورای نگهبان» و  
الهام دهنده نویسندگان پیش نویس قانون اساسی جدید را  
بشناسیم.

مورخان تاریخ مشروطیت، شیخ فضل الله نوری را به حق

«ستون استبداد و ارتجاع» نامیده‌اند. مدارك و اسناد تاریخی در مورد جنایات و فجایع و خیانت‌های این فرد مرتجع و قشری در سر کوب جنبش مردمی مشروطیت به‌حدی است که می‌توان دهها جلد کتاب نوشت، و آنچه در این مقاله مورد استفاده ما قرار می‌گیرد، مثنی است در مقابل خروار.

### خصال فردی شیخ فضل‌الله: او از علمای طراز اول بود

که پایه‌اش را در اجتهاد اسلامی بر تراز دو رهبر جنبش مشروطه یعنی سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی شناخته‌اند. «این مرد از یکسو به شکوه و آرایش زندگی و به نام و آوازه دل‌بستگی بسیار می‌داشت و پارك الشریعه بنیاد نهاده و اسب و کالسکه بسج کرده همیشه بادیستگاه اعیانی می‌زیست و از یکسو، فریفته شریعت می‌بود و رواج آنرا بسیار می‌خواست. توده و کشور و اینگونه چیزها نزد او ارجی نمی‌داشت<sup>۲</sup>». نویسنده تاریخ بیداری ایرانیان که خود در کسوت روحانیت بود، در زمینه تجمل پرستی و خوش گذرانی و تن‌پروری شیخ فضل‌الله چنین می‌نویسد:

«حاج شیخ فضل‌الله اگرچه از علمای بزرگ تهران بود ولی وضع او، وضع اعیانیت بود چه در کتابخانه می‌نشست، چه در عمارت پارك و چه در مجلس درس، همه جا و همه وقت لازماً تعیش او موجود بود... وارد شدم بر شیخ فضل‌الله در حالی که سفره ناهار گسترده شده بود و به اندازه خوراك ۵۰ نفر در سفره او حاضر بود... سفره او را از سفره صدراعظم ایران بهتر دیدم<sup>۳</sup>».

همین نویسنده در جای دیگر می‌نویسد: شیخ فضل‌الله «این آقای

دنیا دوست و دنیا پرست، قصاصی جز عیش و عشرت و ساختن پارک و رنگین کردن سفره خویش ندارد. با اینکه املاک بسیار دارد، موقوفه بسیاری را جلو گرفته است، باز حریص در کار دنیا و به اندک رشوه برمی گردد. هر کس را مانع پیشرفت خیالاتش داند حکم بر کفرش می کند بلکه اگر بتواند حکم قتل اهل شهری را برای رسیدی به صد تومان می دهد<sup>۴</sup>، ناظم الاسلام کرمانی معتقد است اولین کسانی که بدعت رشوه خواری را گذاشتند حاجی میرزا حسن آشتیانی و شیخ فضل الله نوری بودند<sup>۵</sup>. البته عنوان شرعی رشوه در آن ایام «تعارف» بود. با آنکه در کشور صدر اعظمی وجود داشت ولی غالباً به بدویژه در دوره استبداد صغیر، صدر اعظم واقعی شیخ فضل الله بود. حکام ولایت غالباً با مشورت و تصویب او تعیین می شدند. مثلاً شیخ برای اینکه شوکت الملک علم را به حکومت قائنات منصوب کند، سی هزار تومان از او «تعارف» گرفت<sup>۶</sup>. شیخ فضل الله با آنکه ستون محکم ارتجاع و بزرگترین یاور و مشاور محمدشاه در توطئه‌ها علیه مشروطیت و آزادیخواهان بود با این حال بارها از محمد علی شاه شنباه شد که می گفت «این شیخ به هیچ چیز پایدار نیست و به هیچ کس و هیچ چیز معتقد نیست<sup>۷</sup>».

**شیخ فضل الله و جنبش مشروطیت : الحق که شیخ فضل-**

الله به هیچ چیز پایدار نبود، حتی به قرآن، به قول شیخ ابراهیم زنجانی مجتهد که بعدها به عنوان دادستان انقلابی دادگاه شیخ رامحا کمه کرد. اولاً اقل دو بار در حضور او و رهبران مشروطه و ۲۵ تن از وکلا به قرآن سوگند خورد که دیگر به ملامت خیانت نکند و به مشروطیت وفادار بماند<sup>۸</sup> ولی هر دو بار، سوگند خود را شکست

وخیانت به مردم و مشروطیت را از سر گرفت .

شیخ فضل الله چند ماه اول مشروطیت ، با آن همگام و در بست نشینی در «مسجد آدینه» و کوچیدن به قم ، با طباطبایی و بهبهانی همراه بود<sup>۹</sup>. پس از مدتی کوتاه ، شیخ فضل الله از دیگران و از مردم جدا شد . نه موافقت اولیه شیخ فضل الله با مشروطیت و نه مخالف بعدی او با مشروطه و هواداری از «صیانت اسلام» و «رواج شریعت» هیچ کدام به خاطر مردم نبوده است. شیخ فضل الله به این دلیل ابتدا موافقت کرد که نمی خواست از دور همبر مشروطه ، که از لحاظ اجتهاد اسلامی خود را بالاتر از آنها می دانست ، عقب بماند . نکته دیگری را که نویسنده تاریخ بیدازی ایرانیان ذکر می کند، می توانست آخرین تردیدهای شیخ را در پیوستن به مشروطه خواهان بر طرف کند، خلاصه اش این است که شیخ فضل الله در بازگشت از سفر حج ، از صدر اعظم ۱۲ هزار تومان مطالبه کرد ولی اتابک از پرداختن آن خودداری نمود و شیخ که از این امر خشمگین شده بود با سید محمد طباطبایی تماس گرفت و موافقت خود را در همراهی با وی اعلام داشت<sup>۱۰</sup>.

محققان تاریخ مشروطیت برای این مخالفت ها و دشمنی ها هر يك دلایلی نقل کرده اند ولی همه پذیرفته اند که در ظاهر پوشش مخالفت و دشمنی شیخ با مشروطیت، عنوان کردن « مشروطیت - اسلامی» یا «مشروطه مشروعه» همانا «رواج شریعت» ، «حفظ بیضه اسلام» بوده است. نویسنده کتاب «حیات یحیی» که با روحانیون معروف آن دوره رابطه نزدیک داشت و در متن جریانات

بود می نویسد که شیخ فضل الله در آغاز واسطه می تراشید که در جنبش مشروطه نقشی داشته باشد و وعده می داد که ملایان مخالف را با «مجلس و مجلسیان» همراه کند و «نواقص مشروطیت» را برطرف سازد<sup>۱۱</sup>. همین آدم بعد از هشت ماه زیر پوشش «نجات اسلام» دست به جنایات وحشتناکی می زند که بدپاره‌ای از آنها اشاره خواهیم کرد و حتی تا آنجا پیش می رود که فتوی می دهد: «هر کس اسم مشروطه را ببرد باید او را بکشید<sup>۱۲</sup>». این مخالفت و دشمنی شیخ فضل الله نوری با مشروطیت و علم کردن «مشروطه - اسلامی» و «مجلس شورای اسلامی» و غیره همه و همه ناشی از نفرت او از ترقی خواهی، آزادمندی و دموکراسی بوده است. با علم کردن «مشروطیت مشروعه» می تواند مقام پیشوایی روحانیت را به دست آورد. «مفهوم مشروطه اسلامی زائیده چنین رقابت و خودپرستی بود<sup>۱۳</sup>». و اگر سید عبدالله بهبهانی «رضا داده بود که گوشه‌ای از قالیچه به شیخ فضل الله برسد، مخمصدها کوتاه شده بود<sup>۱۴</sup>».

حاج سیاح در خاطرات خود می نویسد: «شیخ فضل الله بدواسطه حسدی که به سید عبدالله و سید محمد داشت مرکز فساد و مخالفتی درست کرده بود... از تبریز و سایر جاها علی‌الاصال تلگراف و عریضه به مجلس می شد که قانون اساسی را تکمیل کنند (ولی) بعضی از ملاها که از جمله ایشان شیخ فضل الله بود اعتراض به نوشتن قانون اساسی می کردند و می گفتند که باید موافق شرع باشد و بعضی کم کم به زبان می آوردند که وقتی قرآن

هست قانون اساسی غلط است» \*.

اولین مخالفتی که با مشروطیت به توسط بعضی از مفسدین ظاهر شد، ارتباطی بود که میان محمد علی شاه و چند نفر از ملاهای تهران پیدا شد و رئیس ایشان شیخ فضل الله بود. چند نفری که با او هم دست بودند، کامران میرزا که عم و پدرزن محمد علی شاه و مرکز نفوذ و فساد بود با امثال اقبال الدوله و مجد الدوله و سایر مستبدین دامن به کمر زده، به ملاها مبالغی دادند که پرچم مخالفت را بلند کنند».

**توطئه‌های شیخ فضل الله علیه مشروطیت: شیخ فضل الله**

\* همه کسانی که هم عصر شیخ فضل الله بوده‌اند و در شرح احوال و کارهای او مطلب‌ها نوشته‌اند عقیده دارند که انگیزه اصلی شیخ از این مخالفت‌ها با مشروطه روح خودخواهی و حسادت و جاه‌طلبی‌های وی بوده است ولی مسلم است که این قضایات آنان تا اندازه‌ای سادمانگاران است. ناظم الاسلام یا یحیی دولت‌آبادی وابستگی عمیق شیخ فضل الله به مرتجعین و نیروهای خواست‌استبداد محمد علی شاه را ناشی از خودخواهی و جاه‌طلبی دانسته‌اند.

حال آنکه خودخواهی و جاه‌طلبی خود ناشی از همان وابستگی به ارتجاع و پیوند با دستگاہ استبداد است. شیخ فضل الله خواعان حفظ همه نظامات کهن است و چون چرخ تکامل جامعه نمی‌تواند متوقف شود، چون این چرخ به عقب بر نمی‌گردد لذا عاقبت شیخ را که سرسختانه جلوی آنرا سد کرده بود بزیر می‌کشد و خرد می‌کند.

نوری مرکز توطئه و خیانت نسبت به جنبش دموکراتیک مشروطه بود. کلیه توطئه‌های استبداد محمدعلیشاه و استعمار خارجی از کانال این مجتهد مرتجع می‌گذشت. بررسی کامل و همه‌جانبه توطئه‌های هرروزه شیخ فضل‌الله برای درهم شکستن و منحرف کردن جنبش دموکراتیک مشروطیت به کتاب جداگانه‌ای نیاز دارد. ما در این جا به سه توطئه او به اختصار اشاره می‌کنیم.

۱- **مجلس شورای اسلامی به جای مجلس شورای ملی:** شیخ فضل‌الله و روحانیون هم‌دست او تز «مجلس شورای اسلامی» را علم کردند. «مجلس که احکام او مخالف شرع نبوی نباشد و مشتمل بر امر به معروف و نهی از منکر... باشد» آزاد بخوانان و نیروهای مردمی و انقلابی، به شدت در مقابل این تز که زیر پوشش دفاع از «شرع» نابودی دستاوردهای دموکراتیک جنبش مشروطیت را نشانه گرفته و عملاً در خدمت امپریالیسم روسیه - تزاری و استبداد محمدعلیشاه بود به مخالفت برخاستند. و حتی بورژوازی نوحاسته ایران نیز با آن شدیداً مخالفت نمود، تجار در سفارتخانه انگلیس متحمن شدند و خواست ایشان این بود «... در دستخط که مجلس اسلامی نوشته‌اند باید این عبارت به مجلس شورای ملی تبدیل شود. چه شاید بعضی به اغراض شخصی یکی از مبعوثین را تکفیر کنند و آنوقت بگویند کافر در مجلس اسلامی چه می‌کند و شاید یک زمانی مانند شیخ فضل‌الله، ملائی پیدا شود که به غرض شخصی خود، همه اهل مجلس را تکفیر و یا لا اقل تنسیق کند، آنوقت محرك مردم شود که کافر

و فاسق را به مجلس اسلامی چه کار است. دیگر آنکه طایفه  
یهود و ارامنه و مجوس نیز باید منتخب خود را به مجلس بفرستند.  
لفظ اسلامی با ورود آن‌ها نمی‌سازد، مناسب لفظ ملی است<sup>۱۸</sup>».

## ۲- توطئه میدان توپخانه یا کودتای ناقص محمدعلیشاه:

وقتی که تزار «مجلس شورای اسلامی» یا مجلس شورای روحانیون  
باشکست مواجه شد، استبداد و ارتجاع، توطئه میدان توپخانه  
را به راه انداختند. «قضیه میدان توپخانه کودتای ناقصی بود  
که از طرف محمدعلیشاه با شرکت شیخ فضل‌الله نوری و میرزا  
ابوطالب زنجانی و شیخ محمد آملی و تنی چند از ایادی و  
پادوهای دربار محمدعلیشاه...<sup>۱۹</sup>» در توطئه توپخانه «دستجات  
مسلحی از قوای دولتی همراه چند تن از او باش با شرکت عده‌ای  
از اهل عمایم در میدان توپخانه چادرهایی زدند، نطق‌هایی  
ایراد کردند... به مجلس شورای ملی و مسجد سپهسالار یورش  
بردند و چند تیری هم بین آنها و مجاهدین کشیک مجلس و  
مسجد رد و بدل شد... از جماعت روحانیون حاج شیخ فضل‌الله  
نوری، سید علی آقا یزدی (پسر سید ضیاءالدین طباطبائی،  
نخست وزیر کابینه کودتا)، نقیب‌السادات شیرازی، حاجی میرزا  
ابوطالب زنجانی و ملا محمد آملی در این ماجرا شرکت داشتند<sup>۲۰</sup>».  
مهدیقلی هدایت می‌نویسد: «شیخ فضل‌الله بساط قضاوت را در  
قورخانه پهن کرد، او باش چاله میدان دور او جمع شدند. جلو  
قورخانه، نظمیہ حمال، چادری بلند شد، منبر تکیه دولت را  
زیر چادر گذاردند، عده‌ای توپ هم در کنار حوض قرار گرفت...»

میرزا عنایت نام زنجانی در میدان قربانی شد . به درختش  
آویختند ۱۲».

لا بد به خاطر یادبود این توطئه خائنه و جنایات شیخ  
فضل الله در میدان توپخانه است که گویا نام این میدان را بد  
میدان شیخ فضل الله تغییر داده اند !

۳- بست نسیتی در شاه عبدالعظیم: وقتی که توطئه میدان  
توپخانه با هوشیاری آزادیخواهان و نیروهای انقلابی باشکست  
مواجه شد ، ارتجاع و استبداد از پای نشست . توطئه استبداد  
و ارتجاع داخلی و استعمار خسارچی همچنان از کانال شیخ  
فضل الله می گذشت . زمان تصویب قانون اساسی بود . شیخ  
فضل الله از مدتی قبل ، اصل دوم متمم قانون اساسی سابق  
( الهام بخش نویسندگان « شورای نگهبان » در قانون اساسی  
جدید ) را علم کرده بود . مجلس پس از کشمکش های بسیار ،  
اصل تحمیلی شیخ فضل الله را به ناچار پذیرفت . شیخ که تا  
آنوقت ادعا می کرد با پذیرفتن این اصل ، دیگر هیچ مخالفتی  
با مشروطیت و مجلس ندارد ، باز دست به توطئه جدیدی زد .  
جریان را از منطق کوبنده شیخ ابراهیم زنجانی ، دادستان  
دادگاه انقلابی که بعدها شیخ فضل الله را محاکمه کرد بشنویم :  
« ... چه شد که بعد از چندی مجدداً قسم و تعهد را شکسته  
ندای فساد دادی و چادر مخالفت زدی ، بعد جماعتی را گرد  
آوردی گفتی خلاف من فقط در سر آن يك ماده قانون اساسی

است، که باز جمعی همان ماده را برداشته در خانه خودت  
 آوردند بنده هم بودم و به اتفاق بیست نفر از وکلا مدال کردیم  
 که همان ماده همانطور که نوشته شده باشد. باز قرآن حاضر  
 کرده قسم موکد یاد کردید که دیگر ابداً مخالفت نکنی و  
 فردایش به مجلس بیایی. بناگاه قسم وعهد را شکسته به حضرت  
 عبدالعظیم رفتی، کتباً و نطقاً چه افترا که بد و کلا نزدی، چه  
 فساد بود که نکردی، به چه دلیل بی دین و دهری خواندی، آیا  
 تصور کردی که در قانون انتخابات به عموم اهل ایران دستور  
 العمل داده شده که هر کس را متدین و امین دانند انتخاب  
 کنند؟ آیا همه مردم بی دین و بی ایمان بودند که بایی را انتخاب  
 کردند یا سایرین غیر بایی بودند و در میان خود امین را غیر  
 بایی نیافتند، یا اینکه خاصیت دیوارهای بهارستان بود که کسانی  
 که آنجا آمده بودند بعد از چند ماه بواسطه پولهایی که شما  
 گرفتید، بایی شدند. در حضرت عبدالعظیم هر مجمع فساد که  
 شد شما رئیس آن بودید، جمعی اوباش مفتخوار را از چند  
 هزار تومان تا چند دینار خرج می دادید. آیا آن پولها را بد  
 شما داده بودند که فساد کنید؟ آیا از خود می دادید؟ اگر از  
 خود می دادید جناب عالی مثل من از عتبات در حال فلاکت عودت  
 کردید این پول را از کدام تجارت یا صناعت یا کسب گرد  
 آوردید؟ بد چه دلیل در پیش چشم خودت فقرا و ضعفا و ایتم  
 با کمال عسرت معیشت می کردند و تو این اموال فقرا را ضبط  
 کرده زیاده از عیش با وسعت در چنین مقام به اشرار می دادی؟

نویسنده کتاب «پیدایش مشروطه در ایران» می نویسد: «داستان آقا شیخ فضل الله نوری و سید ابوطالب زنجانی و ملا محمد آملی و بست نشینی عده‌ای در صحن حضرت عبدالعظیم نیز یکی از تمهیدات میرزا علی اصغر خان اتابک بود که به آنها کمک می کرد... خلاصه خواسته آنان این بود که مشروطه با شرع مبین سازگار نیست و اینکه از دولت‌های فرنگ اقتباس شده با نظر مشارع اسلام مبایعت دارد»<sup>۲۳</sup>.

«داستان اصلاح قانون اساسی بالا گرفت، شیخ فضل الله نوری به تحریک و تشویق اتابک و با پولی که از طرف وی در اختیارش گذاشته شد، «مشروع» را در مقابل «مشروطه» علم کرد<sup>۲۴</sup>. حیدر عمو اوغلی در شرح خاطرات خود چنین تقریر کرده است. «خیانت‌های سابقه میرزا علی اصغر خان ابدلاً منظور نبوده، مجدداً شروع به خیانت‌های پی‌درپی کرده، اتصالاً بدون آنی استراحت، در کار انهدام مشروطیت بود. چنانچه شیخ فضل الله مجتهد را نیز پول داده، تحریک کرده با جمعی از هو خواهانش به حضرت عبدالعظیم فرستاد و آن غائله را برپا کرد»<sup>۲۵</sup>. محمد علی میرزا و اتابک می‌پنداشتند که «در نیرنگ‌های خود فیروز خواهند گردید و با زور شریعت، مشروطه را به هم خواهند زد»<sup>۲۶</sup>. دشمنی شیخ فضل الله با مشروطه و «شریعت خواهی» اش او را بیش از پیش با دربار نزدیک کرد تا اینکه «یکسره با دربار بستگی یافت. چنین گفته می‌شد که هفت هزار تومان از دربار پول گرفته که در آن راه به کار برد و آنچه راستی این

گفته را می‌رساند آن بود که روزی هشتاد تن را کمابیش از طلبه‌ها به‌خانه خود خواند و برای ایشان سفره‌گسترده، سپس بدگویی‌ها از مشروطه کرد و به هر یکی (دو قران) پول داده روانه‌شان گردانید.<sup>۲۷</sup> شیخ فضل‌الله با جمعی از کلاشان و مفتخوران طلبه و سیدنما و روضه‌خوانها و گداهای پست و رذل مهاجرت از تهران کرده در حضرت عبدالعظیم (ع) خیمه‌مخالفت زده شروع کردند بدقیح و طعن مشروطیت و مشروطه‌خواهان. روزنامه‌ها نوشتند و نشر کردند، هر کس به‌زیارت حضرت عبدالعظیم (ع) می‌رفت بعضی مفتخوران گردن‌کلفت می‌گفتند مشروطه کفر است و بعضی را که مشروطه‌خواه می‌دانستند اذیت می‌کردند و کتک می‌زدند. از قرار معلوم به‌قدر سی هزار تومان از محمدعلیشاه گرفته و این دستگاه را دائر کرده بودند.<sup>۲۸</sup> تعداد بست‌نشینان شاه عبدالعظیم در حدود ۵۰۰ نفر بود که مخارج آنها کلاً به‌وسیله شیخ فضل‌الله پرداخت می‌شد.<sup>۲۹</sup> آنها «یک دستگاه آخوندی شگفتی برپا کرده بودند. شیخ فضل‌الله هر شب در صحن، نماز جماعت می‌خواند و سپس به‌منبر رفته و به‌بدگویی از مشروطه و مجلس می‌پرداخت. در این میان خواستند که نوشته‌هایی را میان مردم بپراکنند لیکن چاپخانه‌های تهران هیچ‌یک نخواست نوشته‌های آنان را به‌چاپ برساند. همانا نخست نوشته‌هایی را با خط خوش نوشته و پیکره از آنها برداشته در میان مردم پراکنده گردانیدند... لیکن این کار در رفت (مخارج) بسیار داشته و گران می‌افتاد.

این بود که ناگزیر گردیدند خود چاپخانه‌های برپا کنند<sup>۳۰</sup>.  
شیخ فضل‌الله با آن افکار قشری و بی‌نهایت مرتجعانه‌اش  
پیدا است که با آزادیخواهی و روزنامه‌نویسی، دشمنی خونین  
داشت و از آنجایی که روزنامه را «عربی» می‌دانست، به‌جای  
روزنامه، واژه «لایحه»<sup>۳۱</sup> را به‌جای روزنامه انتخاب کرد، و نام  
«دعوة الاسلامیه»<sup>۳۲</sup> بر آن نهاد.

او در روزنامه‌های تدوین قانون اساسی در نامه‌ای به  
پسرش می‌نویسد: «مجلس فوق‌العاده منعقد. داعی هم می‌روم  
برای اصلاح و مشغولی. خدا کند متخرجین مقصود خود را پیش  
نبرند. يك کلمه در نظام‌نامه آزادی قلم ذکر شد ایسن همه  
مفاسد روزنامه‌ها وای اگر آزادی در عقاید بود چنانچه اصرار  
دارند. آتش به‌جان شمع فتد کاین بنا نهاد.» (نقل از صفحه  
۲۹۴ تاریخ مشروطه کسروی).

شیخ فضل‌الله چنان مرتجع بود که حتی حاضر نمی‌شد  
کلمه «قانون» را به‌کار برد او به‌جای کلمه «قانون» از واژه  
«نظام‌نامه» استفاده می‌کرد. از نظر او تنها يك قانون وجود  
داشت و آنهم «قانون شریعت» بود. در اینجا هم مراد از  
«نظام‌نامه» همان «قانون اساسی» است.

شیخ فضل‌الله که در شاه عبدالعظیم بست نشسته بود در  
یکی از لوایح خود در زمینه نظر مشروطه‌خواهان پیرامون قانون  
آزادی مطبوعات می‌نویسد: «چون نظام‌نامه اساسی مجلس را  
از روی قانون‌های خارج مذهب ما نوشته‌اند... این است که

مطبوعات مطلقاً آزاد است این قانون با شریعت ما نمی سازد ،  
اینها علمای عظام تغییر دادند و تصحیح فرمودند (منظور فشارهای  
شیخ فضل الله و طرفداران مرتجع اوست) زیرا که نشر کتب  
ضلال و اشاعه فحشاء در دین اسلام ممنوع است کسی را شرعاً  
نمی رسد که کتابهای گمراه کننده مردم را منتشر کند و یا بدگویی  
و هرزگی را در حق مسلمانی بنویسد و به مردم برساند پس چاپ  
کردن کتابهای ولتر فرانسوی که همه ناسزا به انبیاء علیه السلام  
است ...»

در لایحه ای دیگر می نویسد : « آن هورا کشیدن ها و آن  
کتیبه های «زنده باد زنده باد» و «زنده باد مساوات و برابری و  
برادری» ( اشاره به اولین جشن مشروطیت) می خواستید یکی  
را هم بنویسید «زنده باد شریعت» ، «زنده باد اسلام» ، «زنده باد  
قرآن» ...» (ص ۲۱۹ کسروی) شیخ فضل الله از سر سخت ترین  
دشمنان آزادی و آزادیخواهی بود، حاج سیاح در خاطرات خود  
می نویسد : « شیخ فضل الله و امام جمعه از معممین دنیا پرست  
جمع شده ، بر حرام بودن عدل و آزادی و حقوق بشریت و  
مساوات فتوی رانده و علمای بزرگ اسلام را که مشروطه خواه  
بودند ، تکفیر می کردند<sup>۲۳</sup>». ناظم الاسلام کرمانی نویسنده کتاب  
تاریخ بیداری ایرانیان که خود فردی معمم و روزنامه نویس بود  
در باره دشمنی شیخ فضل الله با روزنامه و روزنامه نویسی چنین  
می گوید : «شیخ فضل الله حکم به کفر هر چه روزنامه نویس  
است کرده است... بنده نگارنده که چهل سال است در تحصیل علوم

شریعه و خدمت به اسلام بوده است باید مثل شیخ فضل الله شخصی که صد قسم خلاف اصول اسلام را مرتکب شده است، بنده را تکفیر نماید». ۲۴

مجدد الاسلام کرمانی به همراه ناظم الاسلام کرمانی برای شکایت و دادخواهی در مورد وقایع کرمان و به چوب فلک بستن یکی از علمای آنجا بدیدن شخص شیخ فضل الله میروند و وقتی مجدد الاسلام موضوع را مطرح می کند چنین جوابی شنید: «مفسد و شریر را باید سیاست و قنیه نمایند. ما اهالی ایران شاه لازم داریم، عین الدوله لازم داریم، چوب فلک و میر غضب لازم داریم. ملا و غیر ملا، سید و غیر سید، باید در اطاعت حاکم و شاه باشند. برای يك آخوند که چوب خورده است نباید مملکتی را بهم انداخت. این اقدام تو مثل آن مهملاتی است که در روزنامه می نویسی. مشروطه و جمهوری را در روزنامه اسم بردن و منشأ فساد شدن، مشروع نیست». شیخ فضل الله در این وقت به نویسنده «تاریخ بیداری ایرانیان» که ناظم یکی از مدارس جدید بود رومی کند و میگوید: «ناظم الاسلام ترا به حقیقت اسلام قسم میدهم آیا این مدارس جدیده خلاف شرع نیست و آیا ورود به این مدارس مصادف با اضمحلال اسلام نیست؟ آیا درس زبان خارجه و تحصیل شیمی و فیزیک عقاید شاگردان را سخیف و ضعیف نمیکند؟ مدارس را افتتاح کردید، آنچه توانستید در جراید از ترویج مدارس نوشتید، حالا شروع به مشروطه و جمهوری کردید». ۲۵

مردم بیش از پیش به ماهیت ارتجاعی و ضد مردمی و افکار

قرون وسطائی شیخ فضل الله پی میبرند تا جائیکه همان اصل دوم  
متمم قانون اساسی را که نوشته و بچاپ رسانده بود روزنامه  
«صبح صادق» هم آنرا منتشر کرد. مردم از اینکار چنان بخشم آمدند  
که به اداره روزنامه ریخته و آنچه از آن شماره روزنامه باقیمانده  
بود پاره کردند. ۳۶ کم کم کار بجایی رسید که جز عده ای او باش  
کسی بدنبالش نبود ولی شخص فضل الله کسی نبود که باین  
سادگی ها از میدان بدر رود و او را خود را همچنان سخنگوی  
«عموم مسلمانان» می پنداشت و در یکی از اوایح خود ادعا میکرد:  
من آن مجلس شورای ملی را میخواهم که عموم مسلمانان آنرا  
میخواهند. به این معنا که البته عموم مسلمانان مجلسی را میخواهند  
که اساسش بر اسلامیت باشد و برخلاف قرآن و برخلاف شریعت  
محمدی و برخلاف مذهب مقدس جعفری قانونی نگذارند. من  
همچنین مجلسی را میخواهم پس من و عموم مسلمین بیک رای  
هستیم و اختلاف میان ما و الامذبه هاست که منکر اسلامیت و دشمن  
دین حنیف هستیم». ۳۷ در یکی دیگر از «لایحه» های او خطاب به  
«برادران دینی» چنین میخوانیم: «در این عصر فرقه ها پیدا  
شده اند که بالمره منکر ادیان و حقوق و حدود خود هستند. این  
فرقه مستحده را بر حسب تفاوت اغراض، اسمهای مختلف است  
(آنارشیست)، (نیپیلیست)، (سوسیالیست)، (ناطورالیست)،  
(بایست) و اینها یک نوع چالاکي و تودستی در اشاعه فتنه و  
فساد دارند و بواسطه ورزشی که در این کارها کرده اند هر جا که  
هستند آنجا را آشفته و پریشان می کنند. سالهاست که دودسته از

اینها اخیراً در ایران پیدا شده و مثل شیطان مشغول وسوسه و راهزنی و فریبندگی عوام اصل من الانعام هستند یکی فرقه بابیه است و دیگری فرقه طبعیه».<sup>۳۸</sup> «این دو فرقه لفظاً مختلف و با متفق هستند و مقصد صمیمی آنها نسبت به مملکت ایران دو امر عظیم است یکی تغییر مذهب و دیگری تبدیل سلطنت. این اوقات این دو فرقه از سوءالقضاء هر دو در جهات مجلس شورای ملی ما مسلمانها وارد و متصرف شده‌اند و جداً جلوگیری از اسلامیت دارالشورای ایران می‌کنند و می‌خواهند مجلس شورای ایران را پارلمنت پاریس بسازند».<sup>۳۹</sup>

باری، توطئه شیخ فضل‌الله و سایر بست نشینان همچنان ادامه داشت تا یکی از ستونهای اصلی استبداد داخلی و استعمار خارجی، فروریخت: اتابک، صدر اعظم منفور، بدست انقلابیون اعدام شد. و در نتیجه غائله بست نشینی شاه عبدالعظیم نیز خاتمه یافت، شیخ فضل‌الله و ایادی اش بیخانه‌هایشان برگشتند» زیرا چنانکه پس از مرگ اتابک دانسته شد، در رفت (مخارج) آنان را در عبدالعظیم اتابک از کیسه خود میداد و چون او کشته شد، دیگر کسی پول ندا دو پیشوایان دینی باسختی روبرو شدند، و چاره‌ای جز این ندیدند که دست از کشاکش بردارند و به تهران بازگردند».<sup>۴۰</sup> حاج سیاح در خاطرات خود می‌نویسد پس از کشته شدن اتابک «حامیان استبداد زیاد خوف کردند. شیخ فضل‌الله بعد از چند روز چادر خود را از حضرت عبدالعظیم (ع) برچید».<sup>۴۱</sup> نویسنده کتاب «پیدایش مشروطه در ایران» در همین زمینه چنین مینویسد: «... پس

از قتل اتابك كه ديگر كمكي بآنها نميشد به بهانه‌اي واسطه‌اي  
براي مذاكره بامجلسيان تعيين كردند و از بست خارج شدند و  
بتهران آمدند» ۴۲.

**جنايات شيخ فضل الله در دوران استبداد صغير. شرح**  
فجايع وجنايات بي شمار شيخ فضل الله در اين مدت كارنامه‌اي  
سياه است كه تفصيل آن در كتابهاي تاريخ مشروطيت به ثبت رسيده  
وفشرده‌اي از آنها در سند مهم تاريخي يعني در ادعانه دادستان  
دادگاهي كه شيخ را محاكمه و به اعدام محكوم كرد، آماده است.  
مادر اين جا به ارائه يكي دو نمونه اكتفا مي كنيم: «فته جويي‌ها  
وحيله‌كاريهاي شيخ فضل الله خاكدبار بر فرق ايران و ايرانيان  
ريخت و آتش نكبت بر خرمن هستي ملت زده، چندين هزار  
نفس را فدای هوای نفسانی خود نموده، صفحه آذربايجان را  
دریای خون ساخت...» ۴۳. قضيه بر سر قتل عام ارتجاع و استبداد  
در تبريز و مقاومت قهرمانانه ۱۳ ماهه اين شهر است، و شيخ  
فضل الله در برپا كردن اين كشتار وحشيانه مردم نقش اساسي  
داشت. «... اطرافيان شاه و شيخ فضل الله وملاهاي مستبد تهران  
وساير بلاد ايران از ضديت دست نكشيدند و مردم بيچاره و  
رعایا از شدت تعديات و غارت خسته و از زندگي بيزار شدند...  
مشيرالدوله صدر اعظم شد. امير بهادر را وزير جنگ كردند.  
واقعاً امير بهادر داد استبداد را داد و لياخوف فرمانروای ايران  
وقزاقان و سربازان سيلاخوري نافذ فرمان بر جان و آبرو و مال  
مردم شد. هر كس را تهمت مشروطه خواهی زدند يا جانش تلف

شد یا مالش رفت شبها از مردم پول گرفتند، جوانانی مخفیانه دستگیر و خفه شده به خاک پنهان شدند. در معنی و حقیقت شیخ فضل الله صدر اعظم بود. و دائماً او و امیر بهادر بامحمد علی شاه بوده ترتیب قتل و غارت و اذیت مردم را می دادند...» «شیخ فضل الله به همراه حاج میرزا حسن تبریزی قلع و قمع تبریزیان را برای رواج استبداد لازم می دانست. این بود که اینان از تهران و حاج میرزا حسن و سید هاشم و امثال ایشان از تبریز، به شدت اصرار داشتند که از هیچ ظلم در حق عموم اهل تبریز فروگذار نشود...» شیخ فضل الله و حاجی میرزا حسن و بعضی از ملاهای مستبد دیگر ایران، هجوم مسلمانان و اشرار و سرباز را بر سر مسلمانان تبریز و عیال و اطفال بی تقصیر ایشان ترغیب و تحریض کردند. و به استخاره حکم شد که از جاهای دیگر لشکر به سراغشان فرستند... در زنجان جمعی از سربازان که مسلمانانی داشتند و می دانستند که اهل تبریز تقصیری ندارند و انصاف داشتند و می دانستند زن و بچه را از گرسنگی و به ضرب گلوله نباید تلف کرد، مردد بودند که چگونه به این کارهای زشت اقدام کنند. پس بدفتوای شیخ فضل الله اکتفا نکردند. از ملا قربان علی استفسار کردند. او گفت: «مگر به شما پول نداده اند که بد تبریز بروید» می گفتند «داده اند» می گفت: «خوب! اجیر هستید، تکلیف رفتن است!» می گفتند: «فرضاً رفتیم آیا تبریزیان را بزنیم، بکشیم؟» گفت: «مگر نوکر شاه نیستید؟ امر کرد باید اطاعت کنید»... تبریز سیزده ماه تمام در محاصره بود و می جنگید

خبرهای شهرهای دیگر با کمال سختی به ایشان رسیده اسباب  
قوت قلب آنها می گردید ... در آخرین روزهای محاصره و  
سختی، تبریزیان که دیگر به جان رسیده هر روز جمعی از زنان و  
اطفال فقرا از گرسنگی جان می دادند، و وطن فروشی سعدالدوله،  
وزیر خارجه و قساوت محمد علیشاه و استبداد بی نهایت امیر بهادر  
و فتوای ناپاک شیخ فضل الله نگذاشت راه آذوقه را بروی تبریزیان  
باز کنند.»<sup>۴۴</sup> دیدیم که شیخ فضل الله عملاً صدراعظم ایران بود  
و به این هم اکتفا نمی کرد خود را وزیر جنگ و استراتژ نظامی  
می پنداشت. ۴ نامه به خط او در دست است که ملك زاده در جلد  
پنجم «انقلاب مشروطه ایران» آنان را گراور کرده است؛ در این  
نامهها شیخ فضل الله صریحاً شاه را به مقاومت و سرکوب مردم  
تشویق می کند. می دانیم که یارها محمد علیشاه از مقاومت  
قهرمانانه مردم به جان آمده و قصد تسلیم داشت ولی هر بار این  
شیخ فضل الله بود که شاه را به مقاومت یعنی به کشتار هرچه  
بیشتر مردم و ادار می کرد در یکی از نامهها خطاب به مشیر السلطنه  
صدراعظم وقت می نویسد: «و صریحاً عرض می کنم که به شاه  
عرض نمائید والله العالی الغالب المدرك المهلك که اگر فی الجمله  
اظهار سستی شود در این موقع امر گذشته و با سوء حال گرفتار  
خواهید شد... آنچه را که بنده یقین دارم و یقین خود را بد عرض  
می رسانم این است که غلبه باشماست هیچ از این بادهان لرزید و  
اگر فی الجمله لغزشی بشود دیگر اصلاح نمی شود... مجدداً به  
عرض می رسانم این پیر دعا گو آفتاب لب بام هستم و دیگر هوس

زندگی ندارم آنچه در دنیا باید بینم دیده‌ام لیکن تا هستم در همراهی اسلام کوتاهی ندارم»<sup>۴۵</sup>. شیخ فضل‌الله در کنار قشون شاه و قزاقان روسی، سپاهی برای خود تهیه دیده بود. همان زمانی که مردم تهران قهرمانانه علیه نیروی متحد امپریالیسم، استبداد و ارتجاع، می‌جنگیدند شیخ فضل‌الله برای اینکه در این اتحاد نامقدس رخنه‌ای ایجاد نشود در نامه دیگری به شاه نصیحت می‌کند. «که گوش به حرف خائنین» ندهد و پس از ارائه یک طرح جنگی به شاه می‌گوید برای اینکه مثل تبریز «کار مدافع به سختی» کشانده نشود باید «معجلا» دست بکار شود و در پایان از شاه درخواست می‌کند که یک صد قبضه تفنگ دولتی ... به اسم یک نفر از دیوانیها مثل «انتخاب الدوله دماوندی» که با داعی نسبت دارند داده شود و داعی از ایشان بگیرد» و تأکید می‌کند که «این امر لازمست، خوب است معجلا همین امروز داده شود».<sup>۴۶</sup> اینهمه تعجیل برای دریافت اسلحه برای چه بود؟ «در طهران، سر بازان سیلاخوری که کارشان غارتگری بود و قزاقان که بواسطه یالکونیک روسی، ایرانی و ایران را مستحق فنا می‌دانستند بجان مردم افتادند، چه جوانانی که مخفی گرفتار و مقتول شدند و چه خانه‌هایی که بی‌صاحب گردید. دستور العمل‌ها غالباً از شیخ فضل‌الله و ملا محمد آملی و امام جمعه و امثال ایشان بود. شبها نردبام گذاشته از بام خانه مردم به خانه‌ها رفته پول‌هایی گرفتند، آدمهارا دستگیر می‌کردند و بی سیرتی‌ها می‌نمودند و روزها در بازار و محلات، مردم از خوف ایشان عبور نمی‌توانستند کرد...»<sup>۴۷</sup>

شیخ فضل الله و امپریالیسم روسیه تزاری: احمد کسروی،  
 شیخ فضل الله را «بزرگترین بدخواه مشروطه» می خوانند<sup>۴۸</sup> ولی به  
 نظر ما در مرحله ای از جنبش مشروطیت که در اینجا مورد بحث  
 ماست، امپریالیسم روسیه تزاری، دشمن اصلی نهضت دموکراتیک  
 مردم ایران بشمار می رفت (امپریالیسم مکار انگلیس، در این  
 مرحله، در پس پرده عمل می کرد و منتظر فرصت مناسب بود.  
 و این فرصت پس از فرار محمد علی شاه «پیروزی» جنبش مشروطه  
 بدست آمد). با آنکه ما امپریالیسم روسیه را در آن مرحله، دشمن  
 اصلی جنبش مردمی مشروطیت تلقی می کنیم باید بلافاصله  
 اضافه کنیم که محمد علی شاه نوکر سرسپرده و قلب آستان امپریالیسم  
 روسیه و شیخ فضل الله ناصح و اندرزگوی اودر دشمنی با خلاق و  
 آزادگی آن بوده است. هیچ شک معتبری شیخ فضل الله را مستقیماً  
 نوکر و سرسپرده یا از ایادی امپریالیسم روسیه تزاری معرفی  
 نمی کند، ولی در واقع چه فرقی وجود دارد بین کسانی که مستقیماً  
 نوکر امپریالیسم روسیه بودند و افرادی مانند شیخ فضل الله که  
 عملاً در جهت حفظ منافع امپریالیسم حرکت می کردند. امپریالیسم  
 روسیه، محمد علی شاه و شیخ فضل الله هر یک در مبارزه بی امان خود  
 علیه مشروطیت، انگیزه های مشخصی داشتند ولی چیزی که انکار  
 ناپذیر است اتحاد نامقدس است که بین امپریالیسم، استبداد و  
 ارتجاع، وجود داشت و این سه نیروی ضد مردمی در صحنه نبرد  
 عملاً در مقابل نهضت دموکراتیک مشروطه قرار داشتند و باتمام  
 قدرت علیه آن می جنگیدند.

می گویند پس از فتح تهران مجاهدین در صدد دستگیری  
شیخ فضل الله بودند. سفیر روس برای او پیغام فرستاد که در  
سفارت پناهنده شود و یا چند سالدات به خانه او بروند و او را  
در پناه خود بگیرند ولی بگفته نویسنده شیخ هیچ يك از دو پیشنهاد  
را نپذیرفت<sup>۴۹</sup>. شیخ فضل الله از آنجا که خود را سخت پای بند  
شریعت می دانست و تمام مفاسد خویش را هم تحت عنوان دفاع  
از شریعت مقدسه اسلام پیش می برد و از آنجا که دولت روس يك  
دولت اسلامی نبود پس از فتح تهران شیخ حاضر نشده است  
به سفارت روس پناهنده شود و بدین ترتیب بنظر می رسد این  
این تنها نکته مثبت در سراسر زندگی ننگین و خیانتکارانه این  
مجتهد مرتجع بوده باشد. اگر هم چنین بوده باشد استتکاف  
شیخ نه بدلیل احساسات ضد امپریالیستی بلکه بعلت تعصب بی حد  
و اندازه وی بوده است. تازه قول دیگری نیز خلاف این را  
نقل می کند. ناظم الاسلام در تاریخ بیداری ایرانیان می نویسد:  
شیخ فضل الله وعده ای از روحانیون همفکر او به سفارت روس  
پیغام دادند که «مامیخواهیم از ترس جان و حفظ نفوس خود پناه  
به سفارتخانه آوریم ولی سفارت روس قبول نکرده و آنها را  
جواب داده است». همین نویسنده می گوید: «امروز شخصی به  
شیخ فضل الله گفته بود اگر قشون روس وارد شود دیگر از اسلام  
چیزی باقی نمی ماند. شیخ گفته بود: در قفقاز، سالدات روس در  
وقت نماز، مردم را امر می کنند به نماز جماعت اگر روس وارد  
شود، دین ما را قوت خواهند داد»<sup>۵۱</sup> از شخص قشری و مرتجع

مثل شیخ فضل الله که با احکام و فتواهای خود عامل کشتار دهها هزار تن از مردم شده بود تا به اصطلاح شریعت را رواج دهد عجیب نیست که از ورود قشون روس به ایران اظهار خوشحالی کند. قشون روس برای دفاع از امپریالیسم روسیه تزاری و برای شکست نهضت دموکراتیک مشروطیت و سرکوب و کشتار مردم وارد ایران میشد ولی مجتهد متعصب و جاهل به این دل خوش می داشت که «دین ما را قوت خواهند داد».

«خوشا به حال این جوانان با شرف که در راه حفظ وطن و استقلال آن این گونه جان بازی می کنند. بدابحال شیخ فضل الله و اتباعش که متصل دعا می کنند قشون روس وارد شود. دو نفر از نوکرهای حاج علی اکبر بروجردی را امروز دیدم که صدای توپ را که می شنیدند می گفتند: قربانت ای صدای توپ که مشروطه خواهان را می کشی»<sup>۵۲</sup>.

**چند نظر روحانیون معاصر شیخ فضل الله در باره او:**  
شیخ مرتضی مجتهد در باره شیخ فضل الله می گفت «خداوند او را مرگ بدهد که باعث این فتنه و قتل مسلمانان این شخص دنیا پرست شده است. در صورتیکه به شاه عرض می کند در اغتشاش خراسان را به توپ بیندند و حرم آستانه را خراب کنند، دیگر از دیگران چه توقع؟»<sup>۵۲</sup>.

مراجع نجف: آخوند ملا کاظم خراسانی، حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل و شیخ عبد الله حائری مازندرانی فتوادادند که شیخ فضل الله بعین اخلال در صلاح مسلمین از درجه فتوای و اجتهاد

ساقط است».<sup>۵۴</sup> احمد کسروی درباره فتوای این مراجع درباره  
شیخ فضل الله می نویسد که، آنها در جواب تلگراف آقایان بهبهانی  
و طباطبائی چنین تلگراف کردند: «حجج اسلام بهبهانی، طباطبائی  
فقط تلگراف ثانی و اصل، نوری مخمل آسایش و مفسد است و تصرفش  
در امور حرام است».<sup>۵۵</sup> شیخ ابراهیم مجتهد دادستان دادگاهی  
که شیخ فضل الله نوری را محکوم به اعدام کرد، در ادعای نامه اعلام  
کرد: «جناب حاج شیخ فضل الله بر طبق فتوی و حکم حجج اسلام  
نجف اشرف که سواد آن در همه ایران منتشر شد، مفسد  
فی الارض است».<sup>۵۶</sup>

اعدام شیخ فضل الله: روز دوم فتح تهران، محکمه  
انقلابی با عضویت روسای مجاهدین در عمارتی در میدان توپخانه  
تشکیل شد و شیخ فضل الله در آنجا مورد محاکمه قرار گرفت.  
متهم و دادستان این دادگاه هر دو مجتهد بودند یکی مجتهد  
مرتجع و دیگری مجتهد انقلابی، شیخ ابراهیم زنجانی مجتهد،  
دادستان دادگاه، در زمان تحصیل در نجف، با شیخ فضل الله هم دوره  
بود. ادعای نامه دادستان یکی از ارزنده ترین اسناد تاریخی دوره  
مشروطیت بشمار می رود.<sup>۵۷</sup> و بدین سان شیخ فضل الله نوری  
مفسد فی الارض و محارب با خدا و خلق خدا شناخته شد و در  
همین میدان توپخانه بدار کشیده شد و در این روز در ستیز بین  
ترقی خواهی و ارتجاع سرارتجاع بالای داررفت و امید شیخ  
که در اصل دوم قانون اساسی تجلی یافته بود هرگز به اجرا  
در نیامد اما همان افکار و حتی افراطی تر از آن در شرایط کنونی

کشور ما، در لایه‌های سطوح متن پیش نویس قانون اساسی مسأله روز است. زیرا که توطئه‌های ناموفق شیخ فضل‌الله در هفتاد و پنج سال پیش در پیش نویس قانون اساسی پیاده شده و روح شیخ فضل‌الله در سرتاسر پیش نویس بویژه در فصل «شورای نگهبان» آن، سایه افکنده است. همان‌طوریکه در آغاز این مقاله گفته‌ایم اگر فصل هفتم قانون اساسی ۱۹۵۸ فرانسه؛ قالب «شورای نگهبان» را تشکیل می‌دهد، محتوای آن دقیقاً اصل دوم متمم قانون اساسی سابق است که بوسیله شیخ فضل‌الله نوشته شده است. انگلس به عبارت «ریشخند تاریخ» علاقه بسیار داشت و غالباً آنرا در نوشته‌های خود بکار می‌برد. ریشخند تاریخ هردام قرائت رأی محکمه شرع دال بر محکومیت شیخ فضل‌الله و این مفسد فی الارض، توسط شیخ ابراهیم زنجانی صادر و ابلاغ شد و یک بار دیگر در صحنه تاریخ متجلی گردید.

در روز اعدام در میدان توپخانه «سطح میدان»، پشت بامها، ایوانها از هزارها نفوس، زن و مرد تهران پوشیده شده بود. عده زیادی مجاهد مسلح در طرف راهی که محکوم را بطرف دار هدایت می‌کردند صاف کشیده بودند. هیاهو و جنجال برپا بود، صدای زنده باد مشروطه و مرگ بر مستبدین، فضای میدان و خیابانهای اطراف را فرا گرفته بود و برق تفنگ و سرنیزه‌ها در زیر آفتاب گرم تابستان، چشم را خیره می‌کرد». ۵۸ با اعدام شیخ فضل‌الله نوری یکی از عمده‌ترین کانونهای توطئه ضد مردمی و یکی

از مهم ترین ستونهای استبداد و ارتجاع، فرو ریختن مراسم اعدام شیخ فضل الله «یکی از پسرهای او بنام آقا ضیاءالدین» ، خطبه‌ای خوانند و از این پیشآمد اظهار خوشوقتی کرد». ۵۹. و لازم به یادآوری است که اصل دوم متمم قانون اساسی سابق که این شیخ يك دنده و قشری و متعصب بخاطرش آنهمه آتشها به پا کرده بود و آنهمه جانها بیاد داده بود، هیچ گاه به مورد اجرا در نیامد و نمی توانست هم به مورد اجرا در آید زیرا که بامقتضیات زمان و سمت تکامل جامعه هم آهنگ نبود.

### ماخذ

- (۱) ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران فریدون آدمیت، انتشارات پیام، ص ۴۲۹.
- (۲) تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوازدهم، ص ۲۸۷.
- (۳) تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الا سلام کرمانی، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، بخش اول (جلد ۱ و ۲ و ۳)، ص ۸۱.
- (۴) همانجا، برای رشوه خواری شیخ فضل الله از جمله مراجعه کنید به همین کتاب، همین بخش ص ۳۹۷ به بعد.
- (۵) همانجا، ص ۴۱۶. ضمناً اضافه کنیم که دکتر فروریه، پزشک مخصوص ناصرالدین شاه، در یادداشتهای خود (که گویا بوسیله عباس اقبال بقاری ترجمه شده است) اشاراتی دارد در مورد رشوه گرفتن میرزا حسن آشتیانی. رهبر جنبش تنباکو البته آنجا که ما اطلاع داریم سابقه رشوه خواری سید عبدالله بهبهانی، از دروچانی نامبرده در فوق، قدیمی تر است، میرزا حسن آشتیانی بعد از پیرزوی جنبش تنباکو از ناصرالدین شاه رشوه گرفت که مردم

را آرام کند در جای که سید عبداللہ بہبھانی از همان آغاز جنبش رشوہ گرفتن از انگلیسہا، با جنبش تنباکو بہ مخالفت برخاست. رشوہ گرفتن بہبھانی را بعضی از موخین ایرانی ز خارجی نقل کردہ اند و حتی جزوہ ای کہ چند سال پیش بوسیلہ دانشجویان مسلمان ایرانی در امریکا و کانادا دہ بارہ جنبش تنباکو تہیہ و چاپ شدہ بود بہ رشوہ گرفتن بہبھانی صریحاً اشارہ دارد.

- (۶) تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمہ صفحات ۱۶۵، ۱۶۴.
- (۷) تاریخ بیداری ایرانیان، بخش اول ص ۴۰.
- (۸) خاطرات من نوشتہ حسن اعظام قدسی، جلد اول ص ۲۵۷.
- (۹) تاریخ مشروطہ ایران، احمد کسروی، ص ۲۵۸.
- (۱۰) تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمہ ص ۱۶۳.
- (۱۱) حیات یحیی، یحیی دولت آبادی، جلد دوم ص ۱۸۵.
- (۱۲) تاریخ بیداری ایرانیان، بخش دوم، ص ۲۲۷.
- (۱۳) ایدئولوژی نہضت مشروطیت ایران، ص ۲۲۹ - ۲۳۰.
- (۱۴) خاطرات و خطرات، بہبھانی، ص ۱۸۵ - ۱۸۶، چاپ دوم، ص ۱۶۴.
- (۱۵) خاطرات حاج سیاح، بکوشش حمید سیاح، انتشارات امیرکبیر، ص ۵۸۱.
- (۱۶) همانجا، صفحات ص ۵۷۰ - ۵۶۹.
- (۱۷) ایدئولوژی نہضت مشروطیت ایران، ص ۲۵۹.
- (۱۸) تاریخ بیداری ایرانیان، بخش اول ص ۳۲۲.
- (۱۹) فتح تہران (گوشہ ای از تاریخ مشروطیت) عبدالجسین نوائی، انتشارات بابک، ص ۱۲.
- (۲۰) گیلان در انقلاب مشروطیت، ابراہیم فخرایی، شرکت سهامی کتابہای جیبی، چاپ سوم، صفحات ۷۶ - ۷۷.

(۲۱) خاطرات و خطرات ص ۱۶۱.

(۲۲) ادعا نامه دادستان بنقل از کتاب «خاطرات من»

نوشته حسن اعظام قدسی، جلد اول، صفحات ۲۵۸-۲۵۷.

(۲۳) پیدایش مشروطه در ایران: مجید یکتایی، انتشارات

نیلی، ص ۹۳.

(۲۴) چکیده انقلاب (حیدر عموغلی)، رحیمزاده ملک.

انتشارات روزبه، ص ۶۳.

(۲۵) همانجا همان صفحه.

(۲۶) تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، ص ۳۲۵.

(۲۷) همانجا، ص ۳۵۸.

(۲۸) خاطرات حاج سیاح ص ۵۸۲.

(۲۹) تاریخ مشروطه ایران، کسروی، ص ۳۷۶.

(۳۰) همانجا. صفحات ۴۱۰ - ۴۰۹.

(۳۱) همانجا ص ۴۱۱.

(۳۲) دولتهای ایران (از آغاز مشروطیت تا اولتیماتوم)

عبدالحسن نوائی، انتشارات بابک، ص ۱۳۸.

(۳۳) خاطرات حاج سیاح، ص ۶۰۹.

(۳۴) تاریخ بیداری ایرانیان، بخش دوم ص ۱۷۰.

(۳۵) تاریخ بیداری ایرانیان بخش اول ص ۸۲.

(۳۶) تاریخ مشروطه ایران، کسروی ص ۴۵۶.

(۳۷) همانجا ص ۴۱۷.

(۳۸) در آن ایام، تمام آزادینخواهان افراد انقلابی، (چه مذهبی

و چه غیر مذهبی) و نمایندگان مجلس (که اکثریت آنها از تجار و

کسبه و اصناف بودند) در صورت طرفداری از مشروطه به نظر شیخ

فضل الله و افرادی مثل او «بابی» بودند یا «طبیعی» برای اینکه به

لسان امروزی حرف بز نیم. «مناقین» امروزی «بابی» های آنروز  
بشمار می روند و «کمونیتها» بعبارتی (ایرالها، دموکراتها،  
سوسیالیستها و کمونیتها) یا «ضد انقلابیون» (امروز)، «ملیسیون»  
دیروزی!

(۳۹) تاریخ مشروطه ایران، نشر ۱۳۰۶، ص ۴۲۷.

(۴۰) همانجا، ص ۴۵۶.

(۴۱) خاطرات حاج سیاح، ص ۵۸۴.

(۴۲) پیدایش مشروطه در ایران، ص ۹۳.

(۴۳) تاریخ بیداری ایرانیان، بخش دوم، ص ۲۳۳.

(۴۴) خاطرات حاج سیاح، صفحات ۶۰۷-۵۹۱.

(۴۵) به نقل از قیام آذربایجان، اسماعیل امیر خیزی،

انتشارات تهران، چاپ دوم، ص ۴۵۷.

(۴۶) همانجا، ص ۴۵۸-۴۵۹.

(۴۷) خاطرات حاج سیاح، ص ۶۰۹.

(۴۸) تاریخ پنج هیجده ساله آذربایجان، احمد کسروی،

انتشارات امیر امیر، چاپ پنجم، ص ۶۶.

(۴۹) تاریخ مشروطه ایران و جنبش وطن در سوادکوه

و بختیاری، نوراله دانشور نلوی، کتابخانه دانش، ص ۶۸.

(۵۰) تاریخ بیداری ایرانیان، بخش دوم، ص ۳۰۰.

(۵۱) همانجا، ص ۳۵۹.

(۵۲) همانجا، ص ۴۹۱.

(۵۳) همانجا، ص ۲۶۴.

(۵۴) دولتهای مشروطه، ص ۵۲۸ (از آغاز مشروطیت

تا ازلت ما تو).

(۵۵) تاریخ مشروطه ایران، ص ۵۲۸.

(۵۶) خاطرات من، جلد اول، ص ۲۶۴.

(۵۷) متن این ادعای نامه در کتاب مذکور در فوق صفحات

۲۶۲-۲۵۶ چاپ شده است.

(۵۸) همانجا ص ۲۶۵.

(۵۹) تاریخ مشروطه ایران و جنبش وطن پرستان اصفهان

و بختیاری، نوزاله دانشور علوی، کتابخانه دانش، ص ۷۰.

---

تکثیر از: کمونیستهای انقلابی

[www.k-en.com](http://www.k-en.com)

[info@k-en.com](mailto:info@k-en.com)